

موضوع: سلسله کارگاه آموزشی پژوهش محور حکمرانی تمدن با عنوان حکومت و تمدن

ارائه دهنده: دکتر سید علیرضا واسعی

ج: آن اصل معنای تمدن فهم بشود و میان معنای اصلی تمدن با مظاهر آن و بروندادها و مولفه‌ها و عناصر آن یک تفکیکی قائل شده باشند. در تعریف ارائه شده، تمدن با صنعت و تکنولوژی و حکومت و علم و هنر و معماری و عمران و آبادانی تعریف نشده است. اگرچه ارتباط آنها با تمدن بسیار تنگاتنگ است. مراد من از تمدن آن نوع زیست نهادینه شده، بنیاد رفته و ثابت یافته ای است که امکان می‌دهد انسان‌ها به نحو حداکثری در کنار یکدیگر زندگی برابانه و انسانی داشته باشند. همان چیزی که در معنای لغوی تمدن وجود دارد که تمدن را به شهر آیینی تعریف کردند. تفاوت زیست شهری با غیر شهری این است که در زیست غیر شهری، آنچه آدمیان را به یکدیگر پیوند می‌دهد، مقوله خون، نژاد، جغرافیا و رنگ و دین و مذهب و ... است اما در زندگی شهری همه این مرزها گسسته می‌شود و یک مرزبندی جدیدی وارد می‌شود. به عبارت دیگر نوع دیگری از زندگی وارد صحنه می‌شود. این امکان را فراهم می‌کند که همه آدم‌ها با هر رنگ، نژاد، ملیت و مسلک و مرامی بتوانند کنار هم زندگی کنند و از حقوق برابر، آزادی همگن و برابری نسبی برخوردار باشند. پس تمدن یا شهر آیینی نوعی از زندگی است که امکان کنار هم آمدن انسان‌ها را به نحو حداکثری فراهم می‌کند. گسترده ترین سطح مناسبات انسانی یعنی آن بالاترین سطحی که امکان می‌دهد تا انسان‌ها در کنار یکدیگر زندگی کنند، برداشته شدن مرزها، اینها معنی تمدن است.

به عنوان مقدمه دوم اما مراد از حکومت چیست؟ حکومت در یک تعریف بر قوه مجریه تلقی می‌شود؛ کسانی که حکمرانی جامعه را بر عهده دارند. اما در یک معنای دیگر مراد از حکومت، ساختار و سازوکار و نوع اداره جامعه است که مبتنی بر رویکرد سیاسی پیش می‌رود. تعریف من ممکن است از منظر تخصصی نقدهایی به آن وارد باشد، من نمی‌خواهم وارد گفتگوهای تخصصی بشوم فقط می‌خواهم تعریفی را ارائه کنم که ادامه بحثم را جلو ببرم.

حکومت آن سازوکار و آن نوع تعاملی است که برای اداره و تدبیر امور کلان جامعه به کار بسته می‌شود. همان چیزی که به نام نظام یا تشکیلات کلان یا رژیم حکومتی از آن یاد می‌کنیم. بنابراین مراد ما از حکومت، سازوکار، ساختار و نوع تدبیری است که اداره کردن جامعه را امکان‌پذیر می‌کند و دارای چند رکن مشخص است. یکی از ارکان آن ساختاری است که برایش تعریف می‌شود. رکن دیگر سازوکار و گونه‌های مواجهه با تدبیر امور است. رکن سوم حاکمان یا کسانی هستند که عهده دار چنین مسئولیتی می‌شوند و مجموعه اینها حکومت را تعریف می‌کنند. در اصطلاح و کاربردهای امروزی، حکومت بر بخشی از حکمرانی اطلاق می‌شود که قوه مجریه باشد. و دو قوه مقننه و قضائیه را در کنار آن قرار می‌دهند. اما در تعریف ما حکومت مفهومی عام دارد. هم شامل قوه مجریه و هم مقننه و هم قضائیه می‌شود. به عبارت دیگر آن نهادی است که بر اداره مملکت ورود می‌کند و چگونگی اداره مملکت را تدبیر می‌کند و عهده داری آن را به دوش می‌کشد. این محور اول بحث من که با دو مقدمه از آن می‌گذرم. اما محور دوم بحثم اندکی شاید سنگین باشد. اما در عین حال چاره‌ای جز بیان آن ندارم. ما وقتی سخن از حکومت و تمدن می‌کنیم، از سه منظر این دو قابل بررسی هستند یا به تعبیر دیگر سه دریچه و رویکرد برای این مبحث می‌توانیم باز کنیم. بر اساس یک رویکرد که در فلسفه سیاسی از آن گفتگو می‌شود، آن است که در یک جامعه متمدن چه نوع حکمرانی‌ای بایسته و شایسته است؟ جوامع را به چند روش می‌توان تقسیم کرد. جوامع یا دارای تمدن مطلوبند یا تمدن مطلوبی ندارند. تمدن امری نسبی است. اساساً جامعه‌ای را نمی‌توان پیدا کرد که تمدنی نداشته باشد. یک جامعه از مرتبه بالاتری از تمدن برخوردار است و یک جامعه پایینتر. جامعه بی‌تمدن نمی‌توانیم داشته باشیم. اساساً جامعه حیثی از تمدن است. همین که انسانها در کنار هم قرار گرفته‌اند و چیزی از جامعه را شکل دادند یعنی اینکه نوعی از تمدن را دارا هستند اما ممکن است آن تمدن مطلوب نباشد. پس بین تمدن موجود و مطلوب فاصله قرار دارد. اما معنای این سخن این نیست که ما جامعه غیر متمدنی داشته باشیم. البته این نکته را باید تاکید کنیم که ما سطحی از تمدن را دیگر تمدن نمی‌دانیم. برای اینکه مفاهیم بهتری بشود، من تشبیه می‌کنم به سرمایه. می‌گوییم فلان فرد سرمایه دار است. یعنی دارایی زیادی دارد. معنای این عبارت نیست که دیگران بدون سرمایه هستند اما آن قدر سرمایه او کم است که

اطلاق لفظ سرمایه بر آن بی معناست و الا عموم انسان‌ها داری سرمایه هستند. ما به کسانی سرمایه دار می‌گوییم که از یک حدی بالاتر دارای دارایی باشند. افراد پایین‌تر از این مقدار را سرمایه دار نمی‌خوانیم. تمدن هم همین گونه است. جوامعی که از یک سطحی پایین‌تر هستند، جوامع غیر متمدن می‌دانیم. وقتی می‌گوییم حکمرانی و تمدن یا حکومت و تمدن، یکی از منظرهای بحث ما منظر فلسفه سیاسی است. از منظر فلسفه سیاسی جامعه متمدن چه نوع حکومتی را طلب می‌کند و یا برای جامعه متمدن چه نوع حکومتی برای او شایسته است؟ به بیان دیگر یک رابطه مستقیم میان تمدن و حکومت وجود دارد. در فرهنگ اسلامی این سخن در جاهای مختلفی هست. می‌گویند شما باید شئون افراد را رعایت کنید. اگر یک فرد با یک انسان وارد تعامل شد، در اخلاق اسلامی تأکید می‌شود باید شأن آن فرد را تعریف کند. یعنی بشناسد از چه خانواده و جایگاه و اعتبار علمی و انسانی‌ای برخوردار است و پس از شناخت جایگاه، با او تعامل کنید. ززیرا با همه آدمیان به یک گونه نمی‌توان رفتار کرد. جوامع هم همین‌طور هستند. اگر با یک جامعه متمدنی سروکار دارید، برای این جامعه متمدن الزامات نوع خاصی از حکومت باید تعریف شود. این که گونه‌های مختلف حکومت را داریم، پوشیده نیست. از دیرباز این گفتگو در بین فیلسوفان سیاسی مطرح شد که بهترین نوع حکومت چه نوعی است. چند نوع حکومت را مورد تأمل و شناسایی قرار دادند از حکومت فردی تا گروهی تا همگانی. حکومت فردی چه آریستوکراسی باشد چه موناشری. حکومت‌های گروهی مثل الیگارشی و حکومت‌های عمومی مثل دموکراسی. امروزه متفکران سیاسی یا فیلسوفان سیاسی به این نظریه گرایش بیشتری پیدا کردند که نوع حکومت همگانی یا دموکراسی نسبت به حکومت‌های دیگر برتری دارد. جهات آن را هم به بحث گذاشتند که وارد نمی‌شوم. آنچه مهم است، این است که حکومت با یک شاخصه‌هایی سنجیده میشود چنان که جامعه متمدن با یک شاخصه‌هایی تعریف میشود. چه جامعه‌ای را جامعه متمدن می‌دانیم، جامعه متمدن جامعه‌ای نیست که صنعت پیشرفته یا بناهای بسیار زیبا یا هنر و معماری بسیار بالایی در اختیار دارد. بلکه البته در جوامع متمدن همه چیزها وجود دارد اما اینها محصول آن تمدن است. جامعه متمدن جامعه‌ای است که انسان‌ها از آگاهی درخوری برخوردارند نسبت به خویشتن و حیات و انسان و هستی. سطح آگاهی انسان‌ها از متوسط بسیار بالاتر است. جامعه متمدن جامعه‌ای است که

در آن امنیت وجود داشته باشد. مراد از امنیت، امنیت نظامی نیست. در گذشته وقتی سخن از امنیت، به میان می آمد یعنی جامعه دارای حد و ثغوری باشد و امکان تجاوز بیگانگان ممکن نباشد. یا از نظر اجتماعی در وضعیتی باشد که کسی به مال و خانه دیگری حمله ور نشود؛ امروزه امنیت معنای بسیار عمیق تر، دقیق تر و گسترده تری پیدا کرده و وجه نظامی و اجتماعی آن وجه کوچکی از امنیت است. بالاترین سطح امنیت، امنیت فکری و اخلاقی و عقیدتی است. جامعه متمدن آن جامعه ای است که در آن امنیت وجود دارد. جامعه متمدن جامعه ای است که در آن نظم وجود دارد. نظم مبتنی بر قانونی که برآمده از یک حیات برابرانه و برادرانه شکل گرفته است. جامعه متمدن جامعه آگاه، نظام یافته و دارای امنیت و آزادی است. تا سخن از آزادی به میان می آید، عموماً اذهان متوجه بی بندوباری می شود. در حالیکه هیچ فیلسوف اجتماعی آزادی را به معنای بی بندوباری تعریف نمی کند. اساساً آزادی یک مفهوم انسانی است و جزء ضرورت های وجود انسانی است و اگر آزادی وجود نداشته باشد، انسانیت بی معنا می شود. آیه ای در قرآن است. خداوند می فرماید ما اگر می خواستیم همه انسان ها مومن باشند، این کار برای ما آسان بود. یعنی خداوند می توانست موجودات انسانی را به گونه ای بیافریند که ذره ای گناه نکنند. مگر فرشتگان چنین نیستند؟ اما انسانیت دیگر معنا پیدا نمی کرد. انسانیت یعنی همین که از یک آزادی، یعنی امکان اراده گری مختارانه برخوردار باشد. جامعه متمدن جامعه ای است که آزادی در آن باشد و بی گمان این آزادی، آزادی افسار گسیختگی نیست. بلکه آزادی ای است که با آزادی های دیگران و حقوق آدمیان تعریف می شود. و الا اگر آزادی به صورت مطلق باشد، با آزادی دیگران جور نمی شود. من تا جایی آزادی دارم که شما هم همان آزاد را داشته باشید. آزادی با آزادی تعریف می شود، آزادی با آزادی محدود می شود. آزادی با آزادی حد و مرز می خورد. طبیعتاً در جوامع ایدئولوژیک و دیندار، طبیعی است که برای آزادی حد و مرزهای ارزشی هم تعریف می شود. آنچه که مهم است این است که آن تعریف به صورت درست و دقیق باید عرضه شود. البته از سوی متخصصان. جامعه متمدن جامعه ای آگاه و دارای نظم و امنیت و آزادی است و یک نکته و شاخص مهم تر هم وجود دارد و آن اخلاقیات و فرهنگ است. جامعه قانونمدار باز هم نیاز دارد به امری فراتر از اینها که ما به آن عنوان اخلاق می دهیم. جامعه قانون مند و انسان قانون گرا رعایت خیلی از

امور را میکند اما در آن، آن انعطاف انسانی و عواطف والای مطلوب وجود ندارد. من ممکن است به لحاظ حقوقی، رعایت شما را بکنم. به قانون پایبند باشم اما هرگز رفتار من ملامت انسانی را ایجاد نمی کند و تعامل انسانی را برقرار استوار نمی کند. ما برای چنین زندگی ای، نیازمند امری فراتر از این چیزها هستیم که اسمش را اخلاقیات می گذارند و تعاملات انسانی را مبتنی بر امری درونی تعریف می کند. قانون به امر بیرونی اما اخلاق به امر وجدانی و درونی تعریف می شود. جامعه متمدن که می گوئیم، چنین جامعه ای است که طبعاً حکمران متناسب با خودش و حکومت شایسته خودش را می طلبد. حکومت چنین جامعه ای باید حکومتی قانون مدار و پایبند به آزادی انسان ها، دغدغه مند نسبت به امنیت و رعایت کننده نظم باشد و حکومتی باشد که برای توسعه آگاهی و برای گسترش دانایی مردم جامعه دست از پا نشناسد. داخل پراتر عرض کنم که منظور از دانایی و آگاهی مدرک نیست. مقصود تحصیلات حوزوی و دانشگاهی نیست. افرادی که مدرک تحصیلی بالایی دارند، در کشور ما دارد تولید مدرک صورت می گیرد. تقریباً کمتر افرادی را داریم که از مدارک بالای دانشگاهی یا حوزوی برخوردار نباشند. کسانی که آدم فکر نمی کنند مدرک داشته باشند، می بینیم بالاترین سطح مدرک را دارد. مدرک مساوی با شعور و دانایی نیست. چه بسا انسان هایی هستند که بالاترین سطح مدرک دانشگاهی یا حوزوی را دارند اما از شعور انسانی و آگاهی لازم برخوردار نیستند. انسان بر خوردار نیستند. مشکلی که امروزه آموزش و پرورش ما و مراکز آموزش عالی ما با آن مواجهند. دانش آموز ما در فرآیند تحصیلی خود هرگز با چند و چون چگونه زیستن آشنا نمیشود؟ چگونگی تعامل با دیگران را فهم نمی کند؟ چرایی زندگی برای او تعریف نمی شود؟ همچنین در آموزش عالی چنین چیزی نیست. جامعه مدرک دار مدنظر ما نیست. حکومت نباید دغدغه مدرک سازی یا دغدغه توسعه مراکز تحصیلی به معنای علوم تجربی ای یا انسانی داشته باشد بدون آن که به ضرورت های زندگی توجه شده باشد. ما امروزه یک گسست جدی داریم در جامعه بین زندگی انسانی و علمی که دارد آموزش داده می شود. این نکته اولی بود که در محور دوم عرض کردم. محور دوم بحث من این بود که بین حکومت و تمدن از سه منظر می توان گفتگو کرد. منظر اول منظر فلسفه سیاسی بود به این معنا که جامعه متمدن چه نوع حکومتی را طلب می کند. جامعه هر قدر متمدن تر باشد، حکمرانی و حکومت شایسته تری را

می‌طلبد یا حکومت مسئولیت بزرگتری را در قبال چنین جامعه دارد یا نوعی از حکومت را باید تعریف کرد که متناسب با آن جامعه متمدن باشد. تاکیداً عرض می‌کنم جامعه متمدن یعنی جامعه متمدن مطلوب. یعنی جامعه‌ای که دارای تمدن مطلوب است نه هر تمدنی. تمدن امری نسبی است. همه جوامع دارای تمدن هستند و ما جامعه غیر متمدن نداریم. اما جامعه دارای تمدن مطلوب، حکومت مطلوبی را طلب میکند. این رویکرد یا منظر اول. رویکرد دوم ما به مقوله حکومت و تمدن از منظر جامعه‌شناسی فلسفی یا فلسفه الاجتماع است. یکی از بحث‌های بسیار پایه‌ای در مطالعات اجتماعی یا فلسفه اجتماعی که البته در جامعه‌شناسی سیاسی هم مطرح است و در جامعه‌شناسی اخلاقی قابل گفتگوست، و در حوزه مطالعات تمدنی هم جای می‌گیرد، اما به طور خاص به جامعه‌شناسی فلسفی یا فلسفه الاجتماع مربوط می‌شود و آن این است که برای شکل‌دهی به یک جامعه متمدن چه نوع حکومتی لازم است. این برمی‌گردد به کارکرد حکومت در جامعه و نقشی که حکومت در جامعه ایفا می‌کند. این بحثی بسیار پایه‌ای است و گفتگوهای بسیاری در گرفته است که آیا اساساً این جامعه است که حکومتها را تعریف می‌کند یا حکومتها هستند که جامعه را تعریف می‌کنند. به عبارت دیگر آیا حکومتها ساماندهی می‌کنند یک جامعه را و جامعه را به سمت و سوی شکوفایی، پیشرفت و ترقی یا انحطاط و افول و کزی و بدی می‌کشاند یا این جوامعند که حاکمان یا حکومت را به سمت پیشرفت یا انحطاط می‌کشاند؟ بر پایه یک نگاه به ویژه از منظر نگاه قهرمان‌گرایی یا ابرمرد‌گرایی یا سوپرمن‌گرایی، این حاکمان و حکمروایان هستند که جامعه‌ای را به سمت و سوی صلاح و رستگاری می‌کشاند یا به سمت کزی و بدی منحرف می‌کنند. بر پایه این نگاه توده مردم رعیت هستند. این تعبیری که در متون اسلامی ما وجود دارد جالب است و برای تبیین این نظریه کارایی دارد. در متون دینی ما تعبیر چوپان و رعیت آمده است. کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت. همه شما چوپانید و همه مسئولید. رعیت به چه معناست؟ اختلاف اقوال وجود دارد اما حداقل معنایی که می‌توانیم بیان کنیم، یعنی افراد پیرو. یعنی افرادی که از خودشان نظر و تصمیم استقلالی ندارند و باید تابع دیگران باشند. در این نگرش حاکمان راعیان و چوپانان جامعه‌اند. تعامل چوپان با گوسفند یک سویه است. این فهم و شناخت و درک را دارد که چه کارهایی برای گوسفند انجام بدهد. اگر گرسنه یا تشنه است یا نیاز به محل استراحت، سایه

بان و یا مکانی گرم دارد، تامین کند. بنابراین چوپان هم یک آدم غیرمسئول نیست و دردمندانه و دغدغه مندانه به فکر است. آنچه در اینجا مهم است، این است که موجودی که چوپان با او سروکار دارد، اراده‌ای از خودش ندارد. در نگاه بسیاری از آدمیان خصوصاً آدمیان غیرهوشمند و غیرنخبه، این ذهنیت جا گرفته که کسانی باید باشند و هستند که برای ما فکر می‌کنند و تصمیم می‌گیرند و برنامه می‌ریزند و برای ما عمل می‌کنند. ما مسئولیتی در قبال خودمان نداریم. شاید این صحبت من سنگین بیاید. در ذهنیت ما چنین چیزی جا گرفته است که ببینیم دیگری در مورد کار ما چه گفته است. حالا این دیگری ممکن است متخصص در حوزه پزشکی، مهندسی، نجوم یا سیاست یا دین یا پزشکی باشد. این در ناخودآگاه ما جا گرفته است که حکمران، نخبگان یا دسته‌ای از آدمیان وجود دارند که برای ما عمل می‌کنند و بهترین تصمیم را هم برای ما می‌گیرند. محور دوم بحث این منظر را می‌خواهد باز کند. اول جلسه به تاکید عرض کردم که آنچه تقدیم حضور عزیزانم می‌کنم، در حد طرح مباحث و سرفصل‌ها است نه پرداختن به جزئیات. رویکرد دوم از رویکرد جامعه‌شناسی فلسفی بود به این معنا که حکمرانان چه تاثیری در تمدن ایفا می‌کنند. برای شکل‌گیری یک جامعه متمدن نقش حکومت چیست؟ در جوامعی مثل جامعه ما عموماً حاکمان یا رهبران جامعه اختیار تعریف شده قانونی ندارند. در کشورهایی مثل کشور ما، قانون جایگاه خودش را پیدا نکرده یا از ضمانت اجرایی کافی برخوردار نیست. به همین جهت افرادی که در رأس کارها قرار می‌گیرند، فراتر از آنچه که باید، پیش می‌روند. البته در چنین جوامعی این بحث خیلی جدی است که حاکمان جامعه چه نقشی در شکل‌گیری تمدن مطلوب دارند. این حوزه یا منظر دومی بود که در ذیل حکومت و تمدن قابل طرح بود. منظر سوم منظر فلسفه تمدنی است. از منظر فلسفه تمدن رابطه میان حکومت و تمدن رابطه ریشه و درخت است. رابطه ریشه و شاخه است. رابطه اصل و فرع است. به بیان دیگر از منظر فلسفه تمدن، حکومت بار و محصول تمدن است. حکومت برآیند تمدن است. این منظر سوم بود. من محور دوم بحث خودم را مرور کنم. محور اول تعریف دو اصطلاح تمدن و حکومت بود که به اختصار عرض کردم. محور دوم بیان سه منظر بود به این مقوله حکومت و تمدن. منظر اول منظر فلسفه سیاسی و دغدغه‌هایی که از منظر فلسفه سیاسی برای جامعه متمدن دنبال می‌شود. منظر دوم جامعه‌شناسی فلسفی یا فلسفه

الاجتماع بود. یعنی نقش حاکمان و حکمران حکومت در اصلاح یا انحراف جامعه چیست و اساسا حکومت‌ها چه جایگاهی در انحطاط و پیشرفت جوامع از منظر تمدنی دارند و رویکرد سوم از منظر فلسفه تمدن بود به این معنا که رابطه میان حکومت و تمدن چه نوع رابطه‌ای است؟ از اینجا وارد محور سوم بحث می‌شوم. محور سوم بحث، رابطه بین حکومت و تمدن چیست؟ آیا حکومت همان تمدن است یا حکومت چیزی غیر از تمدن است؟ این بحث را از این باب مهم یافتیم که گفتگو کنیم و تأمل عزیزان مخاطبم را به سمت آن دعوت می‌کنم، این است که همانطور که در ابتدای صحبت‌م اشاره کردم، خیلی‌ها در تعریف تمدن چیزهایی را بیان میکنند که نیازمند گفتگو است. خصوصا مباحث جدیدی که دارد در مورد تمدن نوین اسلامی یا ضرورت احیای تمدن اسلامی مطرح شد و خصوصا در صد سال اخیر خیلی‌ها ذهنشان درگیر وضعیت نامناسب جهان اسلام شد. شخصیت‌هایی به این سمت و سو کشیده شدند که چرا جهان اسلام در مقایسه با کشورهای دیگر از آن جایگاه درخور بهره ندارد. خصوصا آن که جهان اسلام نه از نظر امکانات طبیعی و موقعیت جغرافیایی در جای بدی قرار دارد و نه از حیث نیروی انسانی، نیری کم هوش و کم توانی را در اختیار دارد. موقعیت استراتژیکی جهان اسلام واقعا فوق العاده است اما با همه اینها آنگونه که باید، ندرخشیده است و در صحنه‌های سیاسی، بازیگری نکرده و عموما به بازی گرفته شده است. سطح زندگی مردمانش از سطح زندگی مردمان دیگر جوامع پیشرفته پایین تر است. مجموعه این اوضاع افرادی مثل سیدجمال الدین اسدآبادی و مرحوم طالقانی را به تأمل، کاوش و ژرف اندیشی واداشته. خصوصا شهید مطهری و شریعتی که مطالعاتی داشتند. همچنین مرحوم امام و امروزه مقام معظم رهبری که در سخنرانی‌های متعدد خودشان به نکته توجه دادند که ما امروزه باید برویم به سمت سوی یک تمدن نوین اسلامی یا احیا کنیم تمدن اسلامی. حال تعابری مثل اینکه «احیای تمدن اسلامی درست است؟» یا «تمدن نوین اسلامی یعنی چه؟» اینها تأملات بسیار زیادی لازم دارد. ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که خیلی راحت اصطلاحات را به بازی می‌گیرند. ما به آسانی به معانی واژگان تجاوز می‌کنیم. تجاوز به معنای واژگان و اصطلاحات پدیده بسیار خطرناک است که باید برایش فکری بشود. امروزه مراکز مختلف پژوهشی و علمی پیدا می‌شود و فوراً یک واژه را مصادره می‌کنند و درباره آن مقاله و کتاب می‌نویسند و مجلاتی

وجود دارد که اینها را چاپ می‌کنند. بودجه‌هایی وجود دارد که اینها را به صورت کتاب در می‌آورند و انسان وقتی اینها را می‌بیند، مشخص نیست در باب چه چیزی دارند سخن می‌گویند. من به حکم دغدغه‌ها و حوزه فعالیت خودم لازم می‌شود که این کتاب‌ها را مطالعه کنم. بعد می‌بینم چه فاجعه‌ای پیش روی ما رخ داده و این واژه‌ها چگونه دارد مورد حمله بعضی غیر متخصصان می‌شود. وقتی صحبت از تمدن می‌شود، مشخص نیست که چه چیزی مدنظر آنان است. حداقل بگویند مراد ما از تمدن چیست؟ این بحث مهم است که اگر بخواهیم تمدن نوین اسلامی را به مثابه یک رویکرد، نه یک پروژه در فراچشم خودمان قرار دهیم و به سمتش حرکت کنیم، لازم داریم که بینیم کجاها را باید کار و تلاش کنیم و دست به چه اقدامات و فعالیت‌هایی بزنیم تا بتوانیم به آن سمت و سو حرکت کنیم و نهایتاً نوعی از زندگی را به صحنه و عرصه حیات انسانی بیاوریم که بتواند الگو باشد و رقابت کند با دیگر تمدن‌ها. امروزه دیگر با جهانی سروکار داریم که مرز ندارد. به لحاظ اطلاعات و نوع نظاره‌گری انسانها مرز ندارد. شما به راحتی می‌توانستید بگویید ما چه چیزهایی داریم که دیگران ندارند. حتی اگر طرح صیانت مجلس رأی هم بیاورد، نمی‌تواند با چنین چیزی مبارزه کنند و دنیای امروز دنیای انفجار اطلاعات و گسترش و بی‌مرزی اطلاعات است و امروز شما به یک انسان فرهیخته دغدغه‌مند با شعور نمی‌توانید به زور القا کنید که آن چیزی که ما داریم بهتر است. برای اینکه او با ما همسو و همراه شود، ما باید بهتر بودن داشته‌های خودمان را به اثبات برسانیم. مثل همه کالاهای دیگر. ما چرا حاضر نمی‌شویم کالای ساخت فلان کشور را بخریم؟ چون افراد به خودشان این حق را می‌دهند که ارزیابی کنند و بهترین را برگزینند. نوع زیست انسانی هم همینطور است. تمدن هم اینگونه است. ما نمی‌توانیم بقیه‌ک فردیه را به صرف اینکه بگوییم این تمدن اسلامی است، پس بهتر است، مجاب کنیم. نه. باید نشان بدهیم بهتری آن در چه چیزی است. اینجاست که مقوله حکمرانی و تمدن اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. به تعبیری رابطه حکمرانی و تمدن که محور سوم بحث من این بود که اساساً جامعه متمدن یا انسان متمدن نوعی از مدیریت را تعریف می‌کند که با تمدنی که دارد سازگار باشد. بنابراین حکومت مظهر یا نماد یا تجلی تمدن آن جامعه است. شما اگر می‌خواهید تمدن یک جامعه و سطح تمدنی آن را فهم کنید، به چند چیز می‌توانید نگاه کنید. یکی از آن چیزها مقوله حکومت است. چیز دیگر

علم و هنر و معماری و عمران و آبادانی است. شما وقتی یک پل یا یک سد را در یک جایی می بینید، از آنجا می توانید فهم کنید که تمدن آن جامعه چه نوعی است. نه اینکه خود آن سد تمدن باشد. بلکه اثر عمرانی یا باستانی است اما تمدن نیست. تمدن پشت آن سد نهفته است. اینکه این سد چگونه ساخته شده یا چه نوع دانش هایی در آن به کار رفته. این نشان تمدن است. چرا نوع دانش ها به تمدن اشاره دارد؟ علم و دانش اساسا محصول فردی نیست. بلکه علم، محصول اجتماعی است. علم، برآیند گفتگوها، تلاش ها، ضریب آرا و نقض و ابرام ها و پرسشگری ها و نقدهایی است که در جامعه وجود دارد و نیازهای جامعه. انسان در خلوت خودش نمی تواند علم تولید کند. این تضارب آرا در جامعه ای که تساهل و تسامح و عقلانیت وجود داشته باشد اتفاق می افتد. در جامعه اتفاق می افتد که انسان ها حرمت یکدیگر را نگاه دارند. اگر چنین جامعه ای وجود داشت و انسان ها در آن از یک ظرفیت و تحمل برخوردار باشند، دیگری را می توانند تحمل کنند. دیگری منظورمان دیگری هم فکر و همراه و تابع نیست. بلکه دیگری منتقد، مخالف و ضد. جامعه متمدن یعنی این. یعنی جامعه ای که شما بتوانید در کنار کسی که شما را قبول ندارد با او زندگی کنید. این داستان را به فراوانی شنیدیم که امام صادق در کنار کعبه با یک فرد مادی و بی دین و مخالف دین به گفتگو می نشیند. این ظرفیت امام را نشان می دهد یا ظرفیت جامعه را نشان می دهد که امام را با فردی مثل ابن ابی العوجا کنار هم می نشاند و امام بر نمی آشوبد و شلاق تکفیر بر نمی دارد و او را از خود طرد نمی کند که چرا شما در جوار کعبه هستید؟ این انسان متمدن است. رسول گرامی اسلام در مواجهه با دشمنان خودش چگونه عمل می کرده؟ این ظرفیت انسان را نشان می دهد. در نامه ۵۳ نهج البلاغه آنچه امام علی علیه السلام به مالک اشتر می فرمایند، در آنجا از او می خواهند که چطور عمل کند. من ایمان کامل دارم آنچه امام نوشتند، تاکتیک نبود. این باور امام علی علیه السلام است. ایشان می فرماید همانطور با مخالفت رفتار کن که انتظار داری دیگران با تو رفتار کنند. این اوج رویکرد تمدنی است. چیزی که من برای آن عنوان «من گسترده انسانی» یا «گسترده ترین من انسانی» را برگزیدم. من در نوشته های خودم تمدن را «من گسترده انسانی» یا «گسترده ترین من انسانی» تعریف کردم. یعنی تمدن مطلوب آن است که انسان طوری منش را گسترده کند که فکر کند بقیه انسان ها، من هستند. همانطوری که من برای خودم دغدغه دارم، برای

دیگران هم دغدغه داشته باشیم. ما در زندگی طبیعی خودمان، من خانوادگی را داریم. ما خانواده خودمان را مثل خودمان می‌دانیم. من خویشاوندی داریم، یعنی خویشاوندانمان را مثل خودمان می‌دانیم. چه بسا من دینی و ملی هم داشته باشیم اما من انسانی نداریم. انسان هرچه من خودش را گسترده‌تر کند، متمدن تر است و انسانی تر می‌اندیشد. من این تعبیر را از سخن رسول گرامی اسلام ﷺ و همچنین نامه امیرالمومنین (علیه السلام) به مالک اشتر و نامه ایشان به امام حسن (علیه السلام) و همچنین کلام پیامبر ﷺ به امام علی (علیه السلام) که در مواجهه با دیگران طوری عمل کن که دوست داری با تو عمل کنند. قاعده زرین اخلاقی که چیزی را برای خود بپسند که برای دیگران می‌پسندی و آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند. این اوج زندگی تمدنی است. اگر در جامعه ای این نگاه حاصل شود، من دوست دارم فکرم بها داده شود و در جامعه دیده شوم و در جامعه آزاد باشم. من دوست دارم در جامعه حرفم شنیده شود. پس باید دوست بدارم که دیگری هم همان چیزهایی که من طالبم، را طلب کند و باید به او بهاء بدهم. این می‌شود جامعه متمدن. جامعه متمدن جامعه‌ای است که در آن ظرفیت و بردباری درک دیگران وجود دارد. همانطوری که دوست داریم دیگران ما را درک کنند. چیزی که اصطلاحاً به آن تساهل و تسامح می‌گویند. این واژه سوگمندانه مثل واژه‌های دیگر مورد سوءاستفاده زیاد برخی از کم‌اندیشان قرار گرفته و می‌گویند معنای تساهل و تسامح این است که باید دست از دین برداریم. نه. هنگام سخن از دین باید منطقی سخن بگوییم نه با چوب و چماق. من باید با منطق درست بقیه را اقناع کنم. همان کاری که نبی مکرم اسلام ﷺ و ائمه معصومین (علیهم السلام) انجام دادند. پس حکمرانی و تمدن از منظر فلسفه تمدنی یعنی اینکه ما در یک جامعه متمدن، یا به تعبیر دیگر حکومت‌ها در یک جامعه نشانگر میزان تمدن جامعه خودشان هستند. اگر بخواهیم ببینیم جامعه از چه سطح تمدنی برخوردار است، حکومتش را نگاه می‌کنیم. اگر حکومت آن جامعه، حکومتی است که در آن مردم سالاری، اعتنا و احترام به مردم حاکم است و کرامت انسانی اهمیت دارد، می‌توان فهمید در آن جامعه کرامت انسانی، عزت انسانها و احترام متقابل در آن جامعه نهادینه شده است. اگر در حکومتی دیدیم که به مردم بها نمی‌دهد، مسلم بدانید اگر حاکمی بد باشد، آن حاکم در جامعه خوب نمی‌تواند دوام بیاورد. اگر دوام می‌آورد بدانید آن جامعه بد است. چیزی که آقای عبدالرحمن کواکبی در کتاب طبیعت

استبداد به خوبی اشاره می‌کند. می‌گوید: "یک حاکم مستبد از جامعه مستبد برمی‌خیزد. اگر دانستیم که حاکم و حکومت صالح و شایسته است، جامعه هم صالح است. چون حکومت نماد، مظهر و تجلی تجلی و برون‌داد جامعه خودش است. جامعه‌ای که دارد بر آن حکمرانی می‌کند. این محور سوم بحث بود. بحث را با این جمله به پایان می‌برم. من دغدغه حکومت و تمدن را از منظر فلسفه تمدن که نگاه می‌کردم، ناخودآگاه ذهنم معطوف امام حسین (علیه السلام) شد. امام حسین (علیه السلام) در جامعه‌ای به عرضه اندیشه‌ها و دغدغه‌های خودش پرداخت که آن جامعه هنوز به شایستگی شنیدن این سخنان نرسیده بود. جامعه از سطح تمدنی درخوری برخوردار نبود. به همین جهت نمی‌توانست این سطح را درک کند. جامعه‌ای که دچار بحران دانایی و آگاهی می‌شود، یک انسان فرهیخته و والا و دردمند و مسئول نمی‌تواند در آن جامعه دوام بیاورد و طرد می‌شود. امام حسین طرد شد. چرا؟ چون یک جامعه چند میلیونی که من نمی‌دانم دقیقا چند میلیون بود، این جامعه مدعی مسلمانی با دغدغه‌های دینی، انسانی را که دارد برای آنها و نجات آنها و ایجاد عدالت و مبارزه با ظلم و کزی‌ها و فساد قیام می‌کند، مردم نه تنها همراهی نمی‌کنند، بلکه دست به دعا برمی‌دارند که خدا این شورشگر که علیه خلیفه قیام کرده و به اعتراض برخاسته را از میان بردارد. داستان معروفی است که در متون تاریخی ندیدم اما از آدم مطمئنی شنیدم که وقتی اسرا را به شام بردند، یک پیرمرد آمد خدمت امام سجاد و یک بسته‌ای را به امام داد. گفت: "من نذر کرده بودم اگر خداوند این شورشیان را از بین ببرد، نیست و نابود شوند. این را به پسر رسول خدا برسانم. پرسیدم و گفتند شما پسر رسول خدا هستید و من به شکرانه آن اتفاق می‌خواهم این را تقدیم شما کنم." این نوع نگاه را خیلی از ماها داریم و از حقایق پیرامونی خود ناآگاهیم و جامعه‌ای که امام حسین دارد در آن زندگی می‌کند، چنین جامعه‌ای است. لذا امام حسین علیه السلام نمی‌تواند به صورت ظاهری موفق بشود. امام حسین مجبور می‌شود در روز عاشورا به مخاطبانش بگوید که من چه کسی هستم. مجبور می‌شود در آنجا خودش را معرفی کند. بعد می‌فرماید: "اگر می‌خواهید بدانید من چه کسی هستم، از فلانی و فلانی و فلانی پرسید. من کسی نیستم که برای ثروت و قدرت قیام کرده باشم." بلکه دغدغه‌هایی بالاتر و والاتر دارم. پروردگارا ما را در مسیر درست و دردمندانه قرار بده و فشلی و کسالت و سستی و رذالت را از ما دور بگردان و السلام علیکم و رحمت الله.

ج: معمول این است که خود مدیر جلسه چند تا سوال می‌پرسد که دیگران گرم بشوند. در پایان تاکید می‌کنم که بین علم و آگاهی و دانایی تفاوت جدی وجود دارد. ما جامعه عالم شاید داشته باشیم اما جامعه دانا نداشته باشیم. علم فرآیند و شاخه‌هایی دارد که می‌توان افراد را عالم و دانشمند کرد. اما لزوماً انسان‌های عالم، انسان‌های آگاه به خویشتن و دیگری و هستی نیستند. آنچه جامعه امروز ما از آن رنج می‌برد و با کاستی جدی مواجه هست، مقوله آگاهی و دانایی زیستی است و هرچه جلوتر می‌رویم، با این جهالت اجتماعی بیشتر درگیریم که یک بحرانی است و یک رابطه معکوسی پیدا کرده با مدرک. هرچه مدرک‌گرایی بالا می‌رود، آگاهی و دانایی اجتماعی پایین می‌آید. زمانی یک مجموعه مصاحبه‌ای را با عزیزان قمی با رهبری در زمان ریاست جمهوری داشتند. آقا فرمودند تا امروز هیچ رمان و کتابی نوشته نشده در ایران، مگر اینکه من آن را خواندم. این نمونه یک فردی است که دغدغه شناخت انسان، جامعه و تاریخ را دارد. اما امروزه من در کلاس‌های متعددی از دانشجویان پرسیدم که آیا کسی کتاب بینوایان و ویکتور هوگو را کسی خوانده یا نه. جای تاسف دارد که اکثراً حتی یک نفر هم نخوانده بود. دغدغه آگاهی در ما به حاشیه رفته و همه ذهن و فکر و نهاد آموزش ما به جهت دادن نیروهایی است به سمت و سوی رسیدن به مدرک پول‌ساز و این یک فاجعه‌ای است. برخی از افرادی که تصدی امور را به دست می‌گیرند را می‌بینیم که مدرک فلان دارند اما حداقل‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... را فهم و درک نمی‌کنند و دستورات و بخشنامه‌هایی می‌نویسند که هیچ‌گره‌ای از مردم باز نمی‌کند. باز تأکید می‌کنم که دانایی غیر از علم و مدرک است. جامعه ما در رنج به سر می‌برد.